فصل هفتم: سندمحوری؛ سندارزشی

الف) سند؛ جایگاه و ارزش

[الآن مسیحیها بسیار ناراحت هستند میگویند ای کاش در عالم مسیحیت ما مثل مسلمانها این سند را از روز اول جا انداخته بودیم یعنی اسناد علم رجال یکی از زیباترین پشتوانه قوی برای بقای تراث دین است، شریعت است. اصلاً من این ها را منکر نیستم، بسیار هم خوب است؛ اما محور بودن، مقصود است، هر چیزی را جای خودش قرار بدهیم، ارزش نفسی که سند دارد، رجال دارد، علم به او دارد، سر سوزنش قابل انکار نیست و بعداً هم اگر شما نرمافزارهای دقیقی بنویسید که همه اینها را ملاحظه بکند، حتماً باید به آن نرم افزار تمام اطلاعات رجالی را بدهید، یعنی هیچ چیزی را از ملاحظه نیندازد،[1]]

ارزش سند؛ محوریّت سند

[سند، محور روایت نیست، سند یکی از مولفههاست.[بله سند را حتما باید نگاه کنیم، زحمت علمای قبلی هم مشکور است اما نه به عنوان محور که اگر آنها گفتند: «مجهول» دیگر اصلاً از صفحه حدیث ـ عالَم کنار رفت. [2]]

[ما ریزترین امر سند را که در ارزشگذاری دخالت دارد، دخالت میدهیم؛ توثیق، تصحیح، تقسیم های رباعی که مشهور دارند. تقسیم خماسی که مرحوم میردامادا[3] و شیخ بهائی[4] دارند، همه اینها درست است. یعنی ما در مقام فن نباید از ذرهای که در فضای ارزشگذاری تأثیر دارد، غضّ نظر کنیم . اما اینکه محور چیست؛ آن چیزی که در عرصه حدیث سرنوشتساز است، چیست؟ آن، سند نیست.

جایگاه اعراض و عمل اصحاب

لذا اعراض اصحاب میتواند کاسر باشد. لذا عمل اصحاب میتواند جابر باشد. چون محور، سند نیست. در اینجا خیلی از امور دیگر دخالت دارد[5].]

ب) تاریخچه سندمحوری

[-[6]

اهل‌سنت؛ مبدأ سندمحوری

تا اندازه‌ای که من تاریخش را طلبگی نگاه کردم، گمانم این است که از اهل سنت این سندمحوری به پا شد و آن هم به خاطر این که کارهای اهل سقیفه را بپوشانند. غیر از این نبود. حالا شواهدش را هم باید سرجایش مفصل عرض کنم والا‌ّخودشان می‌گویند اثری از سند تا زمان شعبة بن حجاج نبود. به نظرم او اولین فرد بود «أول من أسند شعبة»[7] بعدش هم دیگر عبدالله بن مبارک و ... در قرن دوم .

بزرگان تابعین در قرن اول، گاهی سند می‌گفتند و گاهی نمی‌گفتند، تقید نداشتند یعنی به عنوان یک امر عرفی می‌دیدند و غالبا ً نمی‌گفتند. لذا اهل سنت می‌آیند مرسلات را دسته بندی می کنند، مرسلات شعبة، مرسلات مثلا ً ابن سیرین، مراسیل ابن سیرین دارند، أحسن المراسیل، اصح المراسیل[8] بزنید در کتاب‌هایشان می‌آید، آن اولیاء خیلی مرسل دارند، حالا چطور شده، آن دیگر جای خودش بحث می‌شود. [9]]

سند ؛ دیوار کوتاه

[در موضوع محوری چاره‌ای ندارند که تن به واقع بدهند. اما در روش سند محور، در سند می‌گردند تا دیوار کوتاه پیدا می‌کنند و گردن آن می‌گذارند. ذهبی مکرر در مکرر می‌گوید که متهم در وضع تیم رواست، فلانی است[10]. در سند، دیوار کوتاه پیدا می‌کند و راحت است. فوری می‌گویند: این شخص و به گردن او می‌گذارند. و حال آنکه می‌بینی غیر آن، کسان دیگری هم نقل کرده‌اند. اما در اینجا به گردن او می‌گذارند و رد می‌شوند[11].]

«الامه ستغدر بک»

[جالب‌ترش در کارهایی است که سنی‌های زمان ما، رجالیّون‌شان می‌کنند؛ هر چه که شیعه بحث هایشان گسترده شده، آن ها ظرافت‌کاری به خرج می‌دهند که هر چه مستمسک شیعه برای مباحث خودشان هست از دستشان بگیرند.

من در حرفهای البانی دیده بوده، ذهبی و دیگران می‌گویند او را می‌شناسیم او می‌گوید «**عندی مجهول**» خیلی قشنگ البانی می‌گوید من که نمی‌شناسم! در کتاب‌های رجالی که اسمش نیامده است. می‌گوییم آن جا در مستدرک آمده، ذهبی هم می‌گوید صحیحٌ، حرف حاکم را تایید کرده است، البانی می‌گوید «عندی مجهول»

خنده‌دار است که می‌گوییم ذهبی فاصله کمی با حاکم داشته است، 200 سال 300 سال فاصله داشته، او این شخص را می‌شناخته که استاد حاکم است. حاکم او را می‌شناخته، ذهبی هم هیچ

مشکلی ندارد و تصحیح کرده او میگوید «عندی مجهول» خب این استاد حاکم در آن ردههای پایین بود، در کتب رجالی نیامده است، کتب رجالی قبل از اینها تصنیف شده بود. میگویند البانی گفته «عندی مجهول» سند ضعیف است، خیلی خوب شد! به خیال خودش میگوید از دست شیعه گرفتم. منظور این که این مجهولهای این طوری که کسی هزار سال بعد میآید میگویند «عندی مجهول»! عقلاء این طور با سند برخورد میکنند؟! ولو حتی فرض را بر سندمحوری هم بگذاریم.

[12]]

[البانی شاید در السلسلة الضعیفهاش هست که یک حدیثی را تضعیف میکند. به نظرم همین حدیث هست که حاکم در مستدرک نقل میکند، از امیر المؤمنین صلوات الله علیه .خیلی مضمون بلندی است. حضرت فرمودند:

> **4686 - عن حيان الأسدي، سمعت عليا يقول: قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إن الأمة ستغدر بك بعدي، وأنت تعيش على ملتي، وتقتل على سنتي، من أحبك أحبني، ومن أبغضك أبغضني، وإن هذه ستخضب من هذا» - يعني لحيته من رأسه - «صحيح»**
>
> **[التعليق - من تلخيص الذهبي]**
>
> **4686 - صحيح [13]**
>
> **4676 - حدثنا أبو حفص عمر بن أحمد الجمحي، بمكة، ثنا علي بن عبد العزيز، ثنا عمرو بن عون، ثنا هشيم، عن إسماعيل بن سالم، عن أبي إدريس الأودي، عن علي رضي الله عنه قال: " إن مما عهد إلي النبي صلى الله عليه وسلم: أن الأمة ستغدر بي بعده «هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه»**
>
> **[التعليق - من تلخيص الذهبي]**
>
> **4676 - صحيح [14]**

«**لقد عهد الیّ النبیّ الامّیّ انّ الأمّة ستغدر بک بعدی ای علی انّ الأمّة ستغدر بک بعدی**».خیلی مضمون بلندی است. حاکم میگوید: هذا صحیحٌ. به نظرم ذهبی هم قبول میکند. ذهبی هم میگوید مشکلی ندارد. او(البانی)میگوید که این ها چرا تصحیح کردند؟[15] خب معلوم است حدیث،حدیثی است که شیعیان برمیدارند تند و تند میخوانند. «**إنّ الأمّة ستغدر بک بعدی**». نه بعد خلیفه سوم. آن ها حمل میکنند که «**ستغدر**» یعنی مثلاً جنگ صفین. جملش را هم که نباید حرف بزنی، چون عشرة مبشرهاند. آن هم نه، غدر هنوز آنجا هم نیست. چطور میشود این ها که همه عشرة مبشره اند غدر را دنبال کنند. پس برای آن بعدیهایش آن هم چقدر مشکل است. حدیث

برای آن‌ها مشکل دارد. البانی یک کلمه می‌گوید. سند خیلی خوب است. سند حسابی است. فقط گیر بده به چه کسی؟ می‌گوید که این شیخ حاکم نیشابوری این «شیخ‌ُ ال اعرفه». تمام شد حدیث را ضعیف می‌کند.

- [illegible] [16]

همه آوردند ولی چرا ضعیف است؟

- [illegible]

«**لم اعرف اسمه**». آدم تعجب می‌کند. خب استاد حاکم است. حاکمی که می‌خواهد کتاب صحیح بنویسد دارد از شیخی که او را صحیح می‌داند نقل می‌کند. بعدش چه؟ ۳۰۰-۴۰۰ سال بعد از حاکم، ذهبی که دوباره استاد رجال است «**واقفه**»، خودت داری می‌گویی، یعنی او اگر نمی‌شناخت که موافقت او را نمی‌کرد.

- [illegible]

من در حافظه‌ام خود استاد حاکم است

- [illegible] «[illegible]»

این عساکر بعد از حاکم است. آن سلسله سندش به حاکم می‌رسد. خود حاکم در مستدرک آن منظور است.

-[illegible]

حاکم را به نظرم دیدم استاد خودش است. ذهبی او را می‌شناخت، خود حاکم او را می‌شناخت. او می‌خواهد بیاورد در کتابی که سلسلة الاحادیث الضعیفه و اثرها السیئ علی الأمة. این دیگر جزء ضعفاء شد. چرا؟ «**لم اعرف اسمه**». استاد حاکم را اسمش را نیاورد[17]. آخر اینطور؟![18]]

۱۵ طریق برای آیه ولایت

[جایی بود که شیعه و سنی بحث می‌کردند. یکی از شیعیان آمده بود، نه از پانزده کتاب اهلسنت، بلکه از پانزده طریق از اهلسنت گفته بود: شما اهلسنت پانزده طریق دارید به اینکه وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام انگشتر را در راه خدا دادند، آیه نازل شده که «**و هم راکعون**». آیه ولایت نازل شد. پانزده طریق شما اهلسنت دارید. [19]

او هم آمده بود و می‌خواست جواب بدهد. جوابش چه بود؟ از کتاب‌های خود اهلسنت شروع کرده بود و به هر کجای این پانزده طریق رسیده بود، دیوار کوتاه پیدا کرده بود و گفته بود در اینجا فلانی روایت می‌کند که «فیه تشیع». به هر کجایی از این پانزده طریق اشکالی می‌کند. طریق‌هایی که اصلاً به هم ربطی ندارند. یکی منصف اگر ببیند می‌گوید اینها اصلاً به هم ربطی ندارند. شما در این پانزده طریق هر کدامتان به یک جایی از آن اشکال می‌کنید و می‌گویید کل آنها کنار می‌رود [20]. جالب است آخر کارش هم گفته بود حالا دیدی که هیچکدام از اینها صحیح نبود؟! پس

جوان‌های شیعه بایدی سنی شوید! این‌ها را شما نقل کرده‌اید، می‌گویید فیه التشیع[21] ، خب نقل‌ها که به ما بر نمی‌گردد، در کتاب‌های شما است. بعد هم می‌گویید حالا بایدی سنی شوید؟!

[22]]

ج) جایگاه سنت در سیره اصحاب

۱. در میان متقدمین

- [redacted][23]»[redacted][24]»[redacted]

ببینید در همین «فأسندوه» میزان و حساب دارد یعنی کار خوبی است، اما صحبت سر این است که این سیره از روز اول همه جا فراگیر بوده؟ امر اصلی شارع به معنای این که همه جا باشد بوده؟ این چنین نبوده[25]؟

کتب بدون اسناد

حالا من چند تا از مثال‌هایش هم برای اینجا بزنم. چون در فضای بحث‌هایی که الان پیش می‌آید ناراحتی برای مثل ِمن ِطلبه است که کتاب‌هایی در شیعه دارم که در جلالت قدر مؤلف هیچ کس شک ندارد، اما ما الان نشستیم زانوی غم بغل کردیم که ای عزیزما! تو تاج سر ما هستی چرا کتاب را که نوشتی، سندهایش را انداختی؟ باید فکر کنی یک روزی کسانی می‌آیند که به این سند شما محتاج هستند. می‌توانید بعضی کتاب‌هایش را بگویید؟ عیاشی[26]، تحف العقول، مهمتر از همه احتجاج[27]. احتجاج طبرسی چه چیزها دارد! اما نیاوردند، یعنی کار حرام کردند؟ یعنی خلاف سیره عقلاء کردند؟ نه! کتاب‌های کل بشر را بگردید ببینید همه جا سند می‌آورند؟

آن چیزی که اصل کار بوده چیست؟ اساساً سند نبوده و شواهد خیلی دارد. حاج آقا می‌فرمودند: دعائم برای قاضی نعمان سند ندارد، دعائم همه مرسل است[28]، خیلی از کتاب‌ها این چنین هست که سند ندارد.

- [redacted][29].[redacted]

چرا! مثلا مقدمه تحف العقول را ببینید[30]، حسن بن شعبه چه می‌گوید؟ می‌گوید این‌ها تحف العقول است، هر کس عقل ندارد که کتاب من تحفه برای او نیست، آن کسی هم که عقل دارد تحفه را می‌چشد ببیند، مشک آن است که خود ببوید. به سندش چه کار دارد؟ بعد حالا این مهم نیست، این را من گفتم، ایشان چه می‌گوید؟ می‌گوید چون «اسانده مشهوره». می‌گوید این‌هایی که من می

گویم در دست محدثین هست، در کتب هست، چون معروف است دیگر کتاب من حجیم می‌شود، من می خواهم مقصد را بیاورم. مثل زمان ما که می‌گوییم حال وسائل که هست، من فقط روایت را می‌آورم می گویم خودتان بروید سندش را در وسائل ببینید. بعداً این سندها از بین رفته است. احتجاج همچنین اینها همه‌اش بوده، سند داشته به خاطر اقتصار نیاوردند. غوالی اللئالی آن هم همین طور است[31]، کتاب‌هایی که سند انداخته شده خیلی است . در خود فقیه ـ صدوق، غیر از مشیخه و در ورای مشیخه، مواردی هست که در آن ارسال هست.

اسناد؛ سیره غیرمستمرّ بشر

سیره مستمرّه نیست،

اسناد؛ سیره احتیاطی

اما سیره راقیه هست یعنی آن کسی که بخواهد محافظه‌کاری بالاتری کند، محکم کاری کند و دست بالا در حفظ تراث داشته باشد، این کار را می‌کند و بسیار هم خوب است. اما صحبت در مورد کَفِ ـ حجیّت است. کف آن است که باید چه کار کند؟ اعتناء و عدم اعتناء. این است که عرض می‌کنم رجال خوب است اما جزء العلة است، بخشی از کار است[32].]

استثنائات رجالی

[مرحوم شیخ الطائفه در عدّه فرمودند:

روایت محفوف به قرینه: صحیح

اگر روایات، قرائن دارد صحیح عند القدماء می‌شود، روایت محفوف به قرینه می‌شود که علماء عمل می‌کنند[33].

روایت غیرمحفوف: توقف

آمدیم و محفوف به قرینه نشد، شیخ چه فرمودند؟ فرمودند این دیگر «نتوقف[34]»، به جای کلمه ضعیف، می‌فرمایند در اخذ به این روایت توقف می‌کنیم.

استثنا؛ تجمیع قرائن

این جا شیخ دنبال این «**نتوقف**» فرمودند «**و لذلک**» مشایخ کارشان این بود که استثناء می کردند. می‌گویند چون محفوف به قرینه نبود و لازمه او توقف بود، پس استثنای علما از صغریات همین کار بود، خب این معنایش چیست؟ معنایش این است که مفاد استثناء، تضعیف نیست. مفاد استثناء، فقط توقف است. یعنی باید صبر کنیم. البته این تلقی مرحوم شیخ از استثناء است. شکی نیست باید ببینیم خود استثناکننده عبارتش چیست؟ ولی خود همین تلقی ایشان که قریب العهد هم بودند،خیلی برای فضای بحث کارساز است.

چرا؟ می‌گویی‌م اگر فرض گرفتی‌م که جوّ استثنا -به تعبیر آن مقاله ای[35] که بود-فقط دالّ بر هشدار باشد، خب لازمه این چیست؟ لازمه اش این است که وقتی این را استثنا کردند یعنی صبر کن، شاید چند تا قرینه دیگر پیدا کنی. این را من عرض می‌کنم. این خیلی مهم می‌شود. این ها را که استثنا کردیم، یعنی خوب توجه کن! گوش بده! چشمت را هم باز کن! فعلاً متابعت نکن، صبر کن و ببین قرینه دیگری پیدا می‌کنیم یا نه. پرونده روایت مفتوح است برای این که اجتماع قرائن بشود و محفوفیت قرائنش به حد درجه نصاب برسد. اگر استثنا را این طور معنا کنیم، اصلاً یک فضای بسیار مفیدی در این احادیث به پا می‌شود که یعنی ما هنوز احتفاف قرائن، کم داریم. کم داریم یعنی شما فعلاً باید صبر کنی.

استثنا؛ مؤید موضوع محوری

اساساً این استثنا مویّد سیره کل عقلاء و بشر است که ذهن آن‌ها موضوع‌محور است، نه سند محور که قبلاً هم عرض کرده بودم. وقتی ذهن بشر، فطرتی که خدای متعال به ذهن داده، موضوع‌محور است، جمع می‌کند، تشابک شواهد می‌کند. تعاضد قرائن می‌کند، تراکم ظنون می‌کند. در چنین فضایی استثنا فقط همین کار را انجام می‌دهد. می‌گویی هنوز تعاضد قرائن به مرحله مُضیّ نرسیده است؛ حالا فعلاً بایست، خب یعنی چه؟ یعنی همین عملیة الاستثناء یکی از مؤیدات خارجی موضوع‌محوری است که یک رسم عقلایی است و بسیار هم خوب است. با این کار چه می‌شود؟ یک عده زیادی از روایات که تا حال ضعیف می‌گفتیم دوباره از آن برچسب ضعیف بیرون می‌آید. چه برچسبی پیدا می‌کند؟ برچسبِ «در صف!» در صفِ تکمیل قرائن است. [36]]

۲.در سیره آیت‌الله بهجت

[- [illegible]

حاج آقا یک مبنایی داشتند. من که چیزی نیستم. ضبط صوت هستم که حرف را از اساتید شنیده باشم برای شما نقل می‌کنم.

حاج آقا مبنایی داشتند که با هیچ کتاب روائی به‌صورت صفر و یکی برخورد نمی کردند. مثلاً شما می‌گفتید دعائم، فقه الرضا، تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام، ایشان نمی گفتند که کلّ کتاب را کنار بگذار. اصلاً سبکشان به این صورت نبود. می‌گفتند کتاب را بخوانید و به محتوا نگاه کنید. یعنی درست است که کافی با فقه الرضا فرق دارد. هیچ احدی نیست که فرق آن را نفهمد. اما برخورد حاج آقا با دو کتاب یک جور بود. این نکته مهمی است. یعنی چه روایت کافی را می‌بینید و چه روایت جای دیگری را. من این جور عرض می‌کردم: نگاه موضوع محور؛ که سند یکی از مؤلّفه‌های تابع ارزش روایت است.[37]]

[حاج آقا اصلاً در درس بنایشان به این که در سند وارد بشوند و خدشه بکنند نیست، اما آنجایی که یک روایتی است که بر خلاف آن ضوابطی است که خودشان می‌دانند و نظر می‌خواهند بدهند، می‌گویند: حالا دیگر وقت سند است. در تعبیر حاج آقا خیلی کم می‌بینید که مناقشه سندی بکنند مگر همان جا که یک روایتی بر خلاف آن چیزی که نظر خودشان مستقر است باشد که آن وقت سند را بررسی می‌کنند، دقت در سند هم دارند.

- [illegible]

ولی من یادم است که مدتی یکی روایتی را بیان کردند و توجیه کردند، آخر کار هم یکی جملهای داشتند که بنا نیست هر روایتی را عمل کنیم. بنایشان بر این بود که میرفتند و برمیگشتند گاهی شش روز، هفت روز دو سه تا روایت را هر روز راجع به آن توضیح میدادند، رها نمیکردند، ولی گاهی میشد طوری میشد که همان روز آخر بعد از مدتی این جمله را میگفتند که «بنا نیست به هر روایتی عمل بشود»، ولی دیدید عده دیگری از فقهاء هستند که مثل آب خوردن میگویند به این روایت عمل نمیکنیم، سبک ایشان این طوری نبود. تا ممکن بود فقه الحدیث را مقدم میداشتند بر این که برون خدشه سندی بکنند.

۳. روش صاحب جواهر

- [illegible]

مراجعه نکردن، نه؛ مقصود این دقتهایی است که حتماً ببینیم این هست یا آن؛ خودشان میفرمودند: همان سبک جواهر.می گفتند: صاحب جواهر بسیاری از صحیحهها را خبر تعبیر میکنند [38].

۴. روش حاج آقا رضا همدانی

از مرحوم حاج آقا رضا هم نقل کردم که حاج آقا رضا میگویند: من اصلا دأبم این است که مراجعه نمیکنم. ایشان میگویند: همین که از مشایخ شنیدم این خوب است، دیگر کافی است[39].[40]]

---

[1] درس خارج فقه ، مبحث لباس مشکوک، تاریخ ۲۹/ ۸/ ۱۳۹۷

[2]جلسه درس خارج فقه، بهجة الفقیه، تاریخ ۱۹/ ۱۰/ ۱۳۹۰

[3] ...ثم لحديث الآحاد اقسام اصليته و فرعيه و **اقسامه الاصول خمسه**:

الأوّل الصّحيح و وه ما اتّصل سنده بنقل عدل امامىّ عن مثله فى الطبقات باسرها الى المعصوم و قد يطلق الصّحيح على سليم الطّريق من الطعن بما يقدح فى الوصفين و ان اعتراه فى بعض الطبقات ارسال او قطع و من هناك يحكم مثلا على رواية ابن ابى عمير مط بالصّحّة و تعدّمراسيله على الأطلاق صحاحا و فى ذلك كلام مشبع سنسمعكه انش تع

الثانى الحسن و وه المتّصل السّند الى المعصوم بامامى ممدوح فى كلّ طبقة غير منصوص على عدالته بالتوثيق و لو فى طبقة ما فقط و قد يطلق الحسن ايض على السالم مما ينافى المارين فى ساير الطبقات و ان اعترى اتصاله انقطاع فى طبقه ما و من ثم عدّ جماعة من الفقهاء مقطوعة زرارة مثلا فى مفسد الحجّ اذا قضاه ان الأولى حجّة الاسلام من الحسن

الثالث الموثّق و وه ما دخل فى طريقه فاسد العقيدة المنصوص على توثيقه مع انحفاظ التنصيص من الاصحاب على التوّثيق او المدح او السّلامة عن الطعن بما ينافيهما جميعا فى

ساير الطبقات

الرابع القوي وهو مرويّ الإمامي في جميع الطبّقات الداخل في طريقه و لو في طبقة ما من ليس بممدوح و ال بمذموم مع سلامة عن فساد العقيدة و ربما بل كثيرا ما يطلق القويّ على الموثق و لكن هذا الاسم بهذا القسم اجدر و هو به احق فلذلك اثرنا هذا الأصطلاح و هو الذي يقتضيه مشرب الفحص و التحقيق ذا ولو صير الى الأطلاق الاكثرى و سير على الاصطلاح الاشهرى لزم اما اهمال هذا القسم او تجشم اعتمال مستغنى عنه في التسمية باحداث اسم اخر يوضع له غير تلك الاسماء فانه قسم اخر برأسه مباين لتلك الأقسام الى يصحّ ادراجه في احداها و ال هو بشاذ و ال وهو بشاذ و ال وهو بشاذ الحصول ندر التحقق حتى يسوّغ اسقاطه من الأعتبار راسا بل انه متكرّر متكثر الوجود الوقوع جدا مثل مسكين السمّان و نوح بن دراج و ناجية بن عمارة الصيداوي و احمد بن عبد اللّه بن جعفر الحميري و الحكم بن مسكين و اضرابهم و هم كثيرون ثم انّ شيخنا الشهيد قدّس اللّه نفسه الزكيّة في الذكرى بعد ايراد الموثق و ذكر اطلاق اسم القويّ عليه قال و قد يراد بالقوي مرويّ الأمامي غير المذموم و ال الممدوح او مرويّ المشهور في التقدم غير الموثق يعني به المشهور في التقدم غير الموثق و ال الامامي فيكون هذا القسم بالنّسبة الى الموثق كالحسن بالنسبة الى الصحيح و في عدّة نسخ معوّل على صحّتها مكان غير الموثق [عن الموثق] و على هذه النّسخة فالمشهور بالتقدم يعني به الامامي تقدّما قلت ان كان المشهور في التقدم ممن نقل احد من ائمة التوثيق و التوهين اجماع العصابة على تصحيح ما يصحّ عنه فمرويه عن الموثق يدرج في الصّحيح على ما سنطلعك عليه انشاء اللّه العزيز و ال فذلك يندرج في الموثق و ان كان هو في الصّحيح على ما قدمناه و الطّريق اليه صحيحا فاذن لم يتصحّح قسم اخر خارج عن الاقسام الثلثة السّابقة الا مرويّ الامامي غير المذموم و ال الممدوح و هو المحقوق باسم القوي ال غير

الخامس الضعيف و هو ما ال يستجمع شروط احد الاربعة المتقدّمة بان يشتمل طريقه على مجروح بالفسق او بالكذب او بالحكم عليه بالجهالة او بانه وضّاع او بشيء من اشباه ذلك فهو يقابل الصّحيح و الحسن و الموثق و القويّ جميعا و ربّما قيّ انه يقابل الموثق و القوي كليهما او يقابل القوي فقط فهذا ما قد خرجه استقصاء التفتيش في تخميس القسمة و ان جاهير من في عصرنا هذا بل اكثر من في هذه العصور مغيّوين في الفحص و مربّعون للأقسام باسقاط القسم الرابع من البين و ربما سبق الى بعض الاذهان ان يتجشم ادراجه في الحسن و هو القسم الثاني تعويلا على انّ عدم الذم مرتبة ما من مراتب المدح و كانّه و هم بيّن الوهن و السّقوط كما ترى فليدرك (الرواشح السماوية في شرح الاحاديث الامامية، ج1، ص 40-42)

[4] ثمّ سلسلة المسند اما امامي موّن ممدوحون بالتّعديل فصحيح ،

و ان شذا أو بدونه كل أو بعض مع تعديل البقيّة فحسن،

أو مسكوت عن مدحه و ذمّهم (- كك-) فقوي،

و اما غير الإماميّين أو بعض مع تعديل الكلّ فموثّق و يسمّى قويا (- أيضا-)،

و ما عدا هذه الأربعة ضعيف فان اشتهر العمل بمضمونه فمقبول و قد يطلق الضّعيف على القوي بمعنييه و قد يخصّ بالمشتمل على جرح أو تعليق أو انقطاع أو إعضال أو إرسال و قد يعلم من حال مرسله عدم الإرسال من غير الثّقة فينتظم (- ح-) في سلك الصّحاح كمراسيل محمّد بن ابي عمير و رواته أحيانا عن غير الثّقة ال يقدح في ذلك كما يظنّ لأنّهم ذكروا انّه ال يرسل الا عن ثقة ال انّه ال يروي إلا عن ثقة(الوجيزة في علم الدراية، ص ۵)

ايشان البته در مشرق الشمسين به تقسيم رابع رايج اكتفا مي كنند:

تبصرة [تنويع الحديث إلى الأنواع المشهورة]

قد استقرّ اصطلاح المتأخّرين من علمائنا رضي اللّه عنهم على تنويع الحديث المعتبر و ولي في الجملة إلى **الأنواع الثلاثة المشهورة**، أعني: الصحيح، و الحسن، و الموثّق بأنّه ان كان جميع سلسلة سنده إماميّين ممدوحين بالتّوثيق، فصحيح ، وأ إماميين ممدوحين بدونه كل أو بعض مع توثيق الباقي فحسن، أو كانوا كل أو بعض غير اماميين مع توثيق الكلّ فموثق وهذا الاصطلاح لم يكن معروفا بين قدمائنا قدّس اللّه أرواحهم، كما هو ظاهر لمن مارس كلامهم، بل كان المتعارف بينهم إطلاق الصحيح على كلّ حديث اعتضد بما يقتضي اعتمادهم عليه، أو اقترن بما يوجب الوثوق به و الرّكون اليه(مشرق الشمسين و اكسير السعادتين، ص ۲۴-۲۶)

لکن مرحوم خواجوئی در حاشیه کتاب، تقسیم هشتگانه ای از برخی از اصحاب متأخرین نقل میکنند:

قال بعض أصحابنا المتأخّرين، بعد تقسيمه الحديث الى الصحيح، و المعتبر، و الموثّق، و القويّ، و الحسن، و الممدوح، و الضعيف، و المجهول: الصحيح هو أن يكون رجاله في جميع الطبقات غير مشايخ الإجازة إماميّا مصرّحا بالتوثيق، أو يكون ممّن أجمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عنه و ان لم يكن إماميّا، أو يكون ممّن صرّح أئمّة الرجال بصحّة رواياته، و ان لم يصرّح بتوثيقه، أو يكون له صفة زائدة على التوثيق، كمصاحبة الحجج عليهم السّلام الظاهرة باطنا بقول أئمّة الرجال.

و المراد بالمعتبر أن يكون حكم رجاله كحكم رجال الصحيح، و ان لم يصرّح بالتوثيق، مثل رواية إبراهيم بن هاشم.

و الموثّق هو أن يكون بعض رجاله مصرّحا بالتوثيق، و يكون من الشيعة الغير الإماميّ من الفرق الأخر، و باقي رجاله على صفة الصحيح.

و المراد بالقويّ الموثّق بمرتبة، مثل المعتبر بالنظر إلى الصحيح.

و المراد بالحسن أن يكون بعض رجاله و ال أقلّ إماميّا غير موثّق، و باقي رجاله على صفة أعلى منه.

و المراد بالممدوح أن يكون بعض رجاله مذكورا في الكتب، و لكن يمدح ما دون ما في الحسن، و الباقي على صفة أعلى منه.

و المراد بالمجهول ما لم يذكر بعض رجاله في كتب الرجال، أو صرّح فيها بجهالته، أو اشتبه به.

و المراد بالضعيف ما صرّحوا بضعف بعض رجاله بأحد من الوجوه المذكورة مع عدم التوثيق، إذ الحديث في الإسناد الى هذه الصفات يتبع أخسّ رجاله.(مشرق الشمسين و اكسير السعادتين، ص25)

[5] درس خارج فقه، مبحث رؤیت هلال، تاریخ ۲۰ / ۱۲/ ۱۴۰۱

[6] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[7] شعبة بن الحجاج (٨٢ - ١٦٠ هـ = ٧٠١ - ٧٧٦ م)

شعبة بن الحجاج بن الورد العتكي الأزدي، مولاهم، الواسطي ثم البصري، أبو بسطام: من أئمة رجال الحديث، حفظا ودراية وتثبتا. ولد ونشأ بواسط، وسكن البصرة إلى أن توفي. وهو أول من

فتش بالعراق عن أمر المحدثين، وجانب الضعفاء والمتروكين، قال الإمام أحمد: هو أمة وحده في هذا الشأن. وقال الشافعي: لولا شعبة ما عرف الحديث بالعراق. وكان عالما بالأدب والشعر، قال الأصمعي: لم نر احدا قط أعلم بالشعر من شعبة. له كتاب (الغرائب) في الحديث .(كتاب الأعلام للزركلي ، ج ٣، ص164)

روينا عن صالح بن محمد الحافظ جزرة قال: أول من تكلم في الرجال شعبة بن الحجاج، ثم تبعه يحيى بن سعيد القطان، ثم بعده أحمد بن حنبل، ويحيى بن معين. وهؤلاء.(كتاب مقدمة ابن الصلاح معرفة أنواع علوم الحديث،ص388)

وقد سمع أبو ذرا ب النخشبي أحمد بن حنبل، وهو يتكلم في بعض الرواة فقال له: "أتغتاب العلماء؟! " فقال له: "ويحك هذه نصيحة ليس يقال هذه غيبة". ويقال: **إن أول من تصدى للكلام في الرواة شعبة بن حجاج**، وتبعه يحيى بن سعيد القطان، ثم تلامذته: أحمد بن حنبل، وعلي بن المديني، ويحيى بن معين، وعامر بن فالس وغيرهم، وقد تكلم في ذلك مالك وهشام بن عروة، وجماعة من السلف، وقد قال -عليه الصلاة والسلام-: «الدين النصيحة» وقد تكلم بعضهم في غيره فلم يعتبر؛ لما بينهما من العداوة المعلومة، وقد ذكرنا من أمثلة ذلك: كلام محمد بن إسحاق في الإمام مالك، وكذا كلام مالك فيه، وقد وسع السهيلي القول في ذلك، وكذلك كلام النسائي في أحمد بن صالح المصري، حين منعه من حضور مجلسه.(كتاب شرح اختصار علوم الحديث اللاحم، ص441)

[8] واحتجوا بمرسل في تجديد النكاح الفاسد وردوا مرسل من أحسن المراسيل: "آمروا النساء في بناتهن" فعابوه بالإرسال.(كتاب الإعراب عن الحيرة والالتباس الموجودين في مذاهب أهل الرأي والقياس ،ص329)

وردوا مرسل من **أحسن المراسيل** في أن دية العمد على عاقلة القاتل ، فعابوه بالإرسال فيه.(كتاب الإعراب عن الحيرة والالتباس الموجودين في مذاهب أهل الرأي والقياس، ص334)

وقيل: ال يرث إال ثالث، اثنان وأم الجد؟ لما روى إبراهيم النخعي أن النبي - صلى الله عليه وسلم - ورث ثالث جدات: جدتين من قبل أبيك، وجدة من قبل أمك (٣). وهذا مرسل حسن، فإن مراسيل إبراهيم **من أحسن المراسيل**. فأخذ به أحمد. ولم يرد في النص إال توريث هؤلاء.(كتاب جامع المسائل ابن تيمية ط عطاءات العلم ،ص342)

وقال يحيى بن معين: " مرسالت سعيد بن المسيب أحسن من مرسالت الحسن " وقال: " **أصح المراسيل** مراسيل سعيد بن المسيب "

قلت: **أحسن المراسيل** عندهم مراسيل ابن المسيب، وما ذلك من جهة صحة آحادها ذاتها، وإنما الشأن كما قال الحاكم: " تأمل الأئمة المتقدمون مراسيله، فوجدوها بإسانيد صحيحة " . (كتاب تحرير علوم الحديث، ص931)

وهذا وإن كان حديثا مرسال فهو صحيح الإسناد **من أحسن المراسيل**، ويقويه ما صح عن كعب بن مالك -رضي الله عنه- أنه كان إذا سمع النداء للجمعة ترحم على أبي أمامة أسعد بن زرارة -رضي الله عنه- فسألته ابنته عن ذلك فقال: اي بني هو أول من صلى بنا الجمعة (كتاب مجموع رسائل الحافظ العلائي، ص124)

قال الجامع عفا الله تعالى عنه: عندي أن ما ذهب إليه أبو سلمة بن عبد الرحمن، وعطاء بن يسار، وروي عن علي رضي الله تعالى عنه، من جواز التضحية إلى هلال محرم وهو الأرجح؛ لقوة أدلته، فقد أخرجه ابن حزم في "المحلى" من طريق يحيى بن أبي كثير، عن محمد بن إبراهيم التيمي، عن أبي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف، وسليمان بن يسار، قال جميعا: بلغنا أن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- قال: "الأضحى إلى هلال المحرم لمن أراد أن يستأني بذلك"، قال ابن حزم هذا من **أحسن المراسيل**، وأصحها، فيلزم الحنفيين، والمالكيين القول به، وإلا فقد تناقضوا. انتهى.(كتاب ذخيرة العقبى في شرح المجتبى ص343)

أخبرنا أبو نعيم الحافظ، أنا أبو العباس محمد بن يعقوب الأصم في كتابه , قال: سمعت العباس بن محمد الدوري , يقول: سمعت يحيى بن معين , يقول: «**أصح المراسيل مراسيل سعيد بن المسيب**»(كتاب الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي ، ص404)

٢٨٢ - شريح بن الحارث القاضي المشهور ذكره بن عبد البر في كتاب الصحابة لكونه أدرك الجاهلية إلا فهو تابعي على الصحيح وقد روى عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا وهو مرسل لكنه من **أصح المراسيل** لأنه من كبار التابعين وقيل إنه لقي النبي صلى الله عليه وسلم (كتاب جامع التحصيل في أحكام المراسيل، ص195)

وهو مرسل لأن سعيد بن المسيب تابعي وليس بصحابي، لكن لمراسيله مكانة عند أهل العلم، قال ابن رجب في شرح العلل (١/ ٥٥٥): وأما مراسيل ابن المسيب فهي **أصح المراسيل**، كما قال أحمد وغيره، وكذا قال ابن معين: أصح المراسيل: مراسيل ابن المسيب. قال الحاكم: قد تأمل الأئمة المتقدمون مراسيله فوجدوها بأسانيد صحيحة، قال: وهذه الشرائط لم توجد في مراسيل غيره. كذا قال. اهـ. ثم نقل عن ابن عبد البر تصحيحه لمرسل سعيد، ونص الشافعي على ذلك. وانظر: معرفة علوم الحديث (ص ٢٥، ٢٦)؛ التمهيد (١/ ٣٠)، وقد رواه متصلا الطبراني في الأوسط -كما في مجمع البحرين (١/ ٩٦ أ) -، وفيه أحمد بن عبد الصمد الأنصاري، قال فيه الذهبي: لا يعرف. اهـ. (الميزان ١/ ١١٧). (كتاب المطالب العالية محققا ،ص272)

[9] درس خارج فقه ، مبحث لباس مشكوك، تاريخ ٢٩/ ٨/ ١٣٩٧

[10] [١٢٧ - إبراهيم بن عبد الله بن همام الصنعاني.] عن عمه عبد الرزاق. قال الدارقطني: كذاب. قلت: من مصائبه عن عبد الرزاق، عن الثوري، عن حجاج، عن مكحول، عن أبي هريرة - مرفوعا: من خاف على نفسه النار فليراطب على الساحل أربعين يوما. وقال ابن عدي: حدثنا ابن قتيبة العسقلاني، حدثنا إبراهيم بن عبد الله بن همام، أنبأنا أبو عبيدة الحداد، عن حميد، عن أنس - مرفوعا: صلاة على كور العمامة تعدل ثوابها عند الله غزوة في سبيل الله. وله عن عمه، عن الثوري، عن عبيد الله، عن نافع، عن ابن عمر مرفوعا: الضيافة على أهل الوبر، وليست على أهل المدر. **فهذه الأشياء من وضع هذا المدبر.**(كتاب ميزان الاعتدال ، ص42)

[٥٨٢١ - علي بن الحسن بن الصقر الصائغ.] بغدادي شاعر. قال الخطيب: كذاب يسرق الحديث. كتب عن الأهوازي أبي الحسن. كان **يضع الحديث** على الشيوخ. (كتاب ميزان الاعتدال ،ص122)

[٥٩٦٧ - علي بن يزيد الصدائي، أبو الحسن صاحب الكافي.] حدث ببغداد عن الأعمش، ومالك بن مغول. وعنه ابن عرفة، وسليمان بن يزيد، وإسحاق بن بهلول. وقال أبو حاتم: منكر الحديث، عن الثقات. قال ابن عدي: أحاديثه لا تشبه أحاديث الثقات إما أن يأتي بإسناد لا يتابع عليه أو بمتن عن الثقات منكر. إسحاق بن بهلول، حدثنا علي بن يزيد الصدائي، حدثنا أبو شيبة الوجيهي، عن أنس - مرفوعا: من سب أصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين، ولا

يقبل منه صرف والا عدل. قلت: وله حديث باطل عند ابن السماك، قال: حدثنا [أبو شيبة] إسحاق ابن عبد الله الخلدي، حدثنا الحسين بن علي بن يزيد الصدائي، عن أبيه، عن هارون ابن عنترة، عن أبيه، عن علي، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من صام يوما من رجب كتب الله له صوم ألف سنة. وساق الحديث، **فما أدري من وضع هذا**. ورواه علي بن يزيد عن الهيثم بن عقاب - والد يعرف - عن محارب بن دثار، عن ابن عمر - مرفوعا: من أم قوما وفيهم من هو أقرأ منه ... الحديث.(كتاب ميزان الاعتدال، ص162)

ورويناه في " جزء الليلي ": ان عبد الله بن محمد البلوي، ان إبراهيم بن عبد الله بن العلاء، عن أبيه، عن زيد بن علي، عن أبيه، عن جده، عن أبيه علي قال: " كلمات علمهن جبريل رسول الله يقولهن في قنوت الفجر: اللهم اهدني فيمن هديت ... ". قلت: الليلي ضعيف، والبلوي طير غير، **وهذا مما وضع على أهل البيت**.(كتاب تنقيح التحقيق للذهبي، ص240)

٩٠٤١ - نصر بن الفتح السمرقندي العائذي. **وضع هذا الحديث.**

قال ابن حبان في الانواع في أوائل المجلد الثالث: أخبرنا نصر بن الفتح، أخبرنا رجاء بن مرجى، أخبرنا إسحاق بن إبراهيم قاضي سمرقند ، حدثنا ابن جريج، عن عطاء، عن ابن عمر، قال: كان خاتم النبوة مثل البندقة من لحم عليه مكتوب محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم. راجع هذا على ابن حبان، واعتقد صحته، وهو كذب: وقاضي سمرقند، ذكره ابن أبي حاتم ومالينه أحد قط.(كتاب ميزان الاعتدال، ص253)

[٤١٢٨ - عباد بن عبد الصمد، أبو معمر.] عن أنس بن مالك، بصري واه. قال البخاري: منكر الحديث، ثم قال: حدثنا أحمد بن عبد الله، حدثنا كامل ابن طلحة، حدثنا عباد بن عبد الصمد، سمعت أنسا يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من رابط أربعين ليلة سلم وغنم، فإذا مات جعل الله روحه في حواصل طير خضر ... الحديث.

[وقال البخاري - في تاريخه: سمع سعيد بن جبير، فيه نظر] وواه ابن حبان، وقال: حدثنا ابن قتيبة، حدثنا غالب بن وزير الغزي، حدثنا مؤمل بن عبد الرحمن الثقفي، حدثنا عباد بن عبد الصمد، عن أنس بنسخة أكثرها موضوعة، من ذلك: أمتي على خمس طبقات، كل طبقة أربعون عاما..الحديث.

ومنها: من أغاث ملهوفا غفر الله له ثلاثا وسبعين مغفرة. العقيلي، حدثنا جبرون بن عيسى بمصر، حدثنا يحيى بن سليمان مولى قريش، حدثنا عباد بن عبد الصمد، عن أنس، سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إذا كان أول ليلة من رمضان ناد الله رضوان خازن الجنة فيقول: زين الجنان للصائمين..فذكر حديثا طويلا يشبه وضع القصاص. قال أبو حاتم: عباد ضعيف جدا. وقال ابن عدي: عامة ما يرويه في فضائل علي، **وهو ضعيف غال في التشيع.** سهل بن صالح، حدثنا عباد بن عبد الصمد، عن أنس، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: صلت على الملائكة وعلى علي بن أبي طالب سبع سنين، ولم يرتفع شهادة أن لا إله إلا الله من الأرض إلى السماء إلا منى ومن علي. وهذا إفك بين. (كتاب ميزان الاعتدال ،ص369)

حدثنا يحيى بن زكريا، عن موسى بن عقبة، عن أبي الزبير، وعن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر، قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم

جالس في ملا من أصحابه إذ دخل أبو بكر وعمر من أبواب المسجد، معهما فئام من الناس يتمارون وقد ارتفعت أصواتهم حتى انتهوا إلى النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: ما هذا؟ فقال بعضهم: يا رسول الله، شئ تكلم فيه أبو بكر وعمر فاختلفا، فاختلفنا لاختلافهما. فقال: وما ذلك؟

قالوا: في القدر، قال أبو بكر: يقدر الله الخير ولا يقدر الشر. وقال عمر: يقدرهما جميعا. وكان تمارى في ذلك. فقال: ألا أقضي بينكما بقضاء إسرافيل بين جبرائيل وميكائيل؟ فقيل: وقد تكلم فيه جبرائيل وميكائيل؟ فقال: والذي بعثني بالحق إنهما لأول الخلائق تكلما فيه ... وذكر الحديث. وفيه: أي أبا بكر، إن الله لو لم يشأ أن يعصى ما خلق إبليس. سمعناه من أبي العباس ابن الظاهري وعشرة مشايخ سمعوه من ابن اللتي، وقرأته على الابرقوهي: أن زكريا العلبي أخبره، قال: أخبرنا أبو الوقت، قال: أخبرتنا بيبي الهرثمية، أخبرنا ابن أبي شريح، أخبرنا البغوي ، حدثنا داود ... فذكره. قال ابن الجوزي: يحيى المتهم به

وقال ابن عدي: كان يضع الحديث، فهذا القول قاله ابن الجوزي هكذا في الموضوعات عقيب هذا الخبر، ولم يذكر يحيى بن زكريا لا في الضعفاء له ولا رأيته في كتاب ابن عدي، ولا في الضعفاء لابن حبان، ولا في الضعفاء للعقيلي، **ولا ريب في وضع الحديث**.(كتاب ميزان الاعتدال ، ص375)

[٩٥٩٩ - يحيى بن عنبسة القرشي.] عن حميد الطويل. قال ابن حبان: دجال وضاع. قال ابن عدي: منكر الحديث مكشوف الامر. وقال الدارقطني: دجال يضع الحديث. ويوسف بن مسلم، حدثنا يحيى بن عنبسة، حدثنا حماد ، عن أنس - مرفوعا: لا يتوضأ أحدكم في موضع استنجائه، فإن الوضوء يوضع مع الحسنات في الميزان. وبه: حسن الوجه مال، وحسن الشعر مال، وحسن اللسان مال، والمال مال كأنه يعني في المقام. وبه: خدر الوجه باللسكر يهدر الحسنات. ابن مسلم، حدثنا يحيى، حدثنا أبو حنيفة، عن حماد، عن إبراهيم، عن علقمة، عن عبد الله - مرفوعا: لا يجتمع على مسلم خراج وعشر. أحمد بن نصر الفراء، حدثنا يحيى بن عنبسة، حدثنا سفيان، عن ابن المنكدر، عن ابن عباس - مرفوعا: أمتي على خمس طبقات.

قلت: **هذا كله من وضع هذا المدبر**. تمتام، حدثنا يحيى بن عنبسة، حدثنا مالك، عن نافع، عن ابن عمر: وقف بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية عرفة، فلما كان عند دفعة استنصت الناس فأنصتوا، فقال: إن ربكم قد تطول عليكم في يومكم هذا، فوهب مسيئكم لمحسنكم، وذكر حديثا طويلا مكذوبا.(كتاب ميزان الاعتدال، ص400)

قلت: والرواة عنه مجهول، فأحدهما **وضع الحديث** الذي عن مالك عن نافع عن ابن عمر: كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فأهدى له سفرجل فأعطى أصحابه واحدة واحدة.(كتاب ميزان الاعتدال ،ص459)

[11] جلسه درس فقه،مبحث رؤيت هلال،٢٠/ ٦/ ١٤٠٠

[12]جلسه درس خارج فقه، بهجة الفقيه، تاريخ ١٩/ ١٠/ ١٣٩٠

[13] مستدرک الحاکم.ج ٣.ص ١٥٣

[14] همان، ص ١٥٠

[15] ٤٩٠٥ - (إن الأمة ستغدر بك بعدي) ضعيف أخرجه الحاكم والخطيب في "التاريخ" ، وابن عساكر عن هشيم عن إسماعيل بن سالم عن أبي إدريس الأودي عن علي رضي الله عنه قال: إنا مما عهد إلي - صلى الله عليه وسلم - ... فذكره. وقال الحاكم: "صحيح الإسناد" ! ووافقه الذهبي! قلت: وفيه نظر؛ فإن أبا إدريس هذا لم أعرف اسمه ، ولم

أجد من وثقه؛ إلا يكون ابن حبان! فليراجع كتابه "الثقات"، فقد أورده البخاري في "التاريخ" ، وابن حاتم في "الجرح والتعديل" من رواية أبي مسلمة عنه، ولم يذكرا فيه جرحا ولا تعديلا. ووقع عند البخاري: "الأودي"؛ مطابقا لما في "المستدرك". ووقع عند ابن أبي حاتم: "الأزدي"؛ وهو موافق لما في "ابن عساكر"، وقال عقبه: "قال البيهقي: فإن صح هذا؛ فيحتمل أن يكون المراد به - والله أعلم - في خروج من خرج عليه في إمارته، ثم في قتله". قلت: ففي قوله: "إن صح"؛ إشارة إلى أنه غير صحيح عنده. ومثله قوله الآتي عنه: "إن كان محفوظا". وله متابع كما سأذكره. وسائر رجال الإسناد ثقات؛ إلا أنه فيه عنعنة هشيم - وهو ابن بشير الواسطي -؛ قال الحافظ: "ثقة ثبت، كثير التدليس والإرسال". وأما المتابع؛ فهو ما رواه حبيب بن أبي ثابت عن ثعلبة الحماني عن علي ... مثله. (كتاب سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، ص553 -552)

[16] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[17] این روایت با چهار طریق در کتب اهلسنت ذکر شده است: ثعلبة بن يزيد، وابو ادریس ازدی، علقمة و حیان الاسدی و البانی در تمامی این طرق مناقشه میکنند. ملاحظه کنید: تصحیح حاکم نیشابوری و ذهبی/تضعیف البانی-لم اعرف اسمه

روایت دیگری نیز با مضمون مشابه در کتاب البانی آمده است:

4906 - (أما إنك ستلقى بعدي جهداً؛ يعني: علياً) .

ضعيف
أخرجه الحاكم (3/ 140) من طريق سهل بن المتوكل: حدثنا أحمد ابن يونس: حدثنا محمد بن فضيل عن أبي حيان التيمي عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال النبي - صلى الله عليه وسلم - لعلي ... فذكره، وزاد:قال: في سلامة من ديني؟ قال:"في سلامة من دينك". وقال:

"حديث صحيح على شرط الشيخين"! ووافقه الذهبي!

قلت: نعم وهو على شرطهما من أحمد بن يونس فما فوقه.

وأما **سهل بن المتوكل**؛ فليس على شرطهما، بل **وهو مجهول عندي**؛ فإني لم أجد له ترجمة فيما لدي من المصادر!

فإن كان ثقة، أو توبع من ثقة؛ فالحديث صحيح؛ وإلا فهو من حصة هذا الكتاب. والله أعلم.

وقد أخرج الزيادة: أبو يعلى في قصة الحديقة من حديث علي أيضاً. قال الهيثمي (9/ 118) :

"رواه أبو يعلى، والبزار، وفيه الفضل بن عميرة؛ وثقه ابن حبان، وضعفه غيره، وبقية رجاله ثقات".

وأخرجها الحاكم (3/ 139) ، والطبراني - دون الزيادة -. وصححه الحاكم.

ووافقه الذهبي؛ مع أنه جزم في ترجمة ابن عميرة بأنه منكر الحديث! ثم ساق له هذا الحديث بالزيادة. قال الهيثمي:"وفيه من لم أعرفهم، ومندل أيضاً فيه ضعف". (سلسلة الأحاديث

الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، ج 10، ص 556)

البانی، روایت سهل بن متوکل را که استاد حاکم است و حاکم که او را میشناسد از او نقل کرده است به صرف جهالت نزد خودش تضعیف میکند. این در حالی است که در تعلیقه کتاب او آمده است که ابن حبان او را از ثقات دانسته است:« ترجمه ابن حبان في " الثقات " (٨/٢٩٤) ، وقال: " يروي عنه أهل بلده، وهو من بني شيبان. إذا حدث عن إسماعيل بن أويس غرب ". (الناشر)».

خلیلی نیز در مورد سهل بن متوکل میگوید:

أبو عصمة سهل بن المتوكل البخاري ثقة مرضي سمع القعنبي، والحوضي، والربيع بن يحيى، وسهل بن بكار، وأبا الوليد، وعلي بن الجعد، وإسماعيل بن أبي أويس، وأقرانهم، روى عنه محمود بن إسحاق، وعصمة بن محمود البيكندي، وأقرانهم(کتاب الإرشاد في معرفة علماء الحديث للخليلي، ج ٣، ص969)

برای مطالعه بیشتر به صفحه«ستغدر بک الامة بعدی» مراجعه فرمایید.

[18] جلسه درس خارج فقه، مبحث لباس مشکوک، تاریخ ٢/٧/٩٨

[19] **وأخرج الخطيب في المتفق عن ابن عباس** قال: تصدق علي بخاتمه وهو راكع فقال النبي صلى الله عليه وسلم للسائل من أعطاك هذا الخاتم قال: ذاك الراكع فأنزل الله {إنما وليكم الله ورسوله} **وأخرج عبد الرزاق وعبد بن حميد وابن جرير وأبو الشيخ وابن مردويه عن ابن عباس** في قوله {إنما وليكم الله ورسوله} الآية قال: نزلت في علي بن أبي طالب

وأخرج الطبراني في الأوسط وابن مردويه عن عمار بن ياسر قال: وقف بعلي سائل وهو راكع في صلاة تطوع فنزع خاتمه فأعطاه السائل فأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأعلمه ذلك فنزلت على النبي صلى الله عليه وسلم هذه الآية {إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون} فقرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم على أصحابه ثم قال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأخرج أبو الشيخ وابن مردويه عن علي بن أبي طالب قال نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته {إنما وليكم الله ورسوله والذين} إلى آخر الآية فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل المسجد جاء والناس يصلون بين راكع وساجد وقائم يصلي فإذا سائل فقال: ياسائل هل أعطاك أحد شيئا قال: لا إلا ذاك الراكع - لعلي بن أبي طالب - أعطاني خاتمه

وأخرج ابن أبي حاتم وأبو الشيخ وابن عساكر عن سلمة بن كهيل قال: تصدق علي بخاتمه وهو راكع فنزلت {إنما وليكم الله} الآية **وأخرج ابن جرير عن مجاهد** في قوله {إنما وليكم الله ورسوله} الآية نزلت في علي بن أبي طالب تصدق وهو راكع

وأخرج ابن جرير عن السدي وعتبة بن حكيم مثله

وأخرج ابن مردويه من طريق الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس قال: أتى عبد الله بن سلام ورهط معه من أهل الكتاب نبي الله صلى الله عليه وسلم عند الظهر فقالوا يارسول الله إن بيوتنا قاصية لا نجد من يجالسنا ويخالطنا دون هذا المسجد وإن قومنا لما رأونا قد صدقنا الله ورسوله وتركنا ديننا أظهروا العداوة وأقسموا ان لا يخالطونا ولا يؤاكلونا شق ذلك علينا فبينا هم يشكون ذلك إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ نزلت هذه الآية على رسول الله

صلى الله عليه وسلم {إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون} ونودي بالصلاة صلاة الظهر وخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: أعطاك أحد شيئا قال: نعم قال: من قال: ذاك الرجل القائم قال: على أي حال أعطاكه قال: وهو راكع قال: وذلك على بن أبي طالب فكبر رسول الله صلى الله عليه وسلم عند ذلك وهو يقول {ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون} المائدة الآية ٥٦

وأخرج الطبراني وابن مردويه وأبو نعيم عن أبي رافع قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو نائم يوحى إليه فإذا حية في جانب البيت فكرهت أن أيبت عليها فأوقظ النبي صلى الله عليه وسلم وخفت أن يكون يوحى إليه فاضطجعت بين الحية وبين النبي صلى الله عليه وسلم لئن كان منها سوء كان في دوني فمكثت ساعة فاستيقظ النبي صلى الله عليه وسلم وهو يقول {إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون} الحمد لله الذي أتم علي نعمه وهيأ لعلي بفضل الله إياه

وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال: كان علي بن أبي طالب قائما يصلي فمر سائل وهو راكع فأعطاه خاتمه فنزلت هذه الآية {إنما وليكم الله ورسوله} الآية قال: نزلت في الذين آمنوا وعلي بن أبي طالب أولهم

وأخرج ابن أبي حاتم وابن جرير عن ابن عباس في قوله {إنما وليكم الله} الآية قال: يعني من أسلم فقد تولى الله ورسوله والذين آمنوا وأخرج عبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر عن أبي جعفر أنه سئل عن هذه الآية من الذين آمنوا قال: الذين آمنوا قيل له: بلغنا أنها نزلت في علي بن أبي طالب قال: علي من الذين آمنوا

وأخرج أبو نعيم في الحلية عن عبد الملك بن أبي سليمان قال: سألت أبا جعفر محمد بن علي عن قوله {إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون} قال: أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم قلت يقولون علي قال: علي منهم (كتاب الدر المنثور في التفسير بالمأثور ، ص 104-106)

حدثنا محمد بن الحسين، **قال: ثنا أحمد بن المفضل، قال: ثنا أسباط، عن السدي**، قال: ثم أخبرهم بمن يتولاهم، فقال: ﴿إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون﴾: هؤلاء جميع المؤمنين، ولكن علي بن أبي طالب مر به سائل وهو راكع في المسجد فأعطاه خاتمه. حدثنا هناد بن السري، **قال: ثنا عبدة، عن عبد الملك، عن أبي جعفر**، قال: سألته عن هذه الآية: ﴿إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون﴾. قلت: من الذين آمنوا؟ قال: الذين آمنوا. قلت: بلغنا أنها نزلت في علي بن أبي طالب. قال: علي من الذين آمنوا **. حدثنا ابن وكيع، قال: ثنا المحاربي، عن عبد الملك،** قال: سألت أبا جعفر عن قول الله: ﴿إنما وليكم الله ورسوله﴾. وذكر نحو حديث هناد، عن عبدة**حدثنا إسماعيل بن إسرائيل الرملي، قال: ثنا أيوب بن سويد، قال: ثنا عتبة بن أبي حكيم في هذه الآية**: ﴿إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا﴾. قال: علي بن أبي طالب**حدثني الحارث، قال: ثنا عبد العزيز، قال: ثنا غالب بن عبيد الله،** قال: سمعت مجاهدا يقول في قوله تعالى ذكره: ﴿إنما وليكم الله ورسوله﴾ الآية. قال: نزلت في علي بن أبي طالب، تصدق وهو راكع .(كتاب تفسير الطبري جامع البيان ت التركي، ص530 -531)

حدثنا أبو سعيد الأشج ثنا المحاربي، عن عبد الملك بن أبي سليمان قال سألت أبا جعفر محمد بن علي عن قوله: إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا قلت: نزلت في علي قال: علي من الذين آمنوا. **حدثنا الحسن بن عرفة، ثنا عمر بن عبد الرحمن أبو حفص عن السدي قوله**: إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا قال: هم المؤمنون وعلي منهم **حدثنا الربيع بن**

سليمان المرادي، ثنا أيوب بن سويد عن عقبة بن أبي حكيم في قوله: إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا قال: علي بن أبي طالب. قوله تعالى: الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة حدثنا علي بن الحسين، ثنا عبد الرحمن بن إبراهيم دحيم، ثنا الوليد ثنا عبد الرحمن بن نمر قال: قال الزهري: إقامتها: أن تصلي الأوقات الخمس لوقتها. قوله تعالى: ويؤتون الزكاة وهم راكعون. **حدثنا أبو سعيد الأشج ثنا الفضل بن دكين أبو نعيم الأحول، ثنا موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن كهيل قال:** تصدق علي بخاتمه وهو راكع فنزلت إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون (كتاب تفسير ابن أبي حاتم، ص1162)

[20] این در حالی است که یکی از قواعد شناخته شده در فضای رجال اهلسنت قاعده کثرة الطرق یا تقویة الحدیث بالمتابعات و الشواهد است. طبق این قاعده اسناد ضعیفه هرچند بهصورت نفسی ضعیف هستند اما در کنار هم قرار گرفتن آنها موجب تقویت و اعتماد به روایت میشود

وقال حنبل، عن أحمد ما حديث ابن لهيعة بحجة، وإني لأكتب كثيرا مما أكتب أعتبر به، وهو **يقوي بعضه ببعض**.(کتاب تهذيب التهذيب ط دبي،ج ۷، ص199)

بهگونهایکه گاهی به تعبیر ابن تیمیه موجب افاده علم میشود:

ومن العلماء المحدثين أهل الإتقان: مثل شعبة ومالك والثوري ويحيى بن سعيد القطان وعبد الرحمن بن مهدي هم في غاية الإتقان والحفظ؛ بخلاف من هو دون هؤلاء وقد يكون الرجل عندهم ضعيفا لكثرة الغلط في حديثه ويكون حديثه إذا الغالب عليه الصحة لأجل الاعتبار به والاعتضاد به؛ فإن تعدد الطرق وكثرتها يقوي بعضها بعضا حتى قد يحصل العلم بها ولو كان الناقلون فجارا فساقا فكيف إذا كانوا علماء عدولا ولكن كثر في حديثهم الغلط. ومثل هذا عبد الله بن لهيعة فإنه من أكابر علماء المسلمين وكان قاضيا بمصر كثير الحديث لكن احترقت كتبه فصار يحدث من حفظه فوقع في حديثه غلط كثير مع أن الغالب على حديثه الصحة قال أحمد: قد أكتب حديث الرجل للاعتبار به: مثل ابن لهيعة. وأما من عرف منه أنه يتعمد الكذب فمنهم من لا يروي عن هذا شيئا وهذه طريقة أحمد بن حنبل وغيره لم يرو في مسنده عمن يعرف أنه يتعمد الكذب؛ لكن يروي عمن عرف منه الغلط للاعتبار به والاعتضاد. (کتاب مجموع الفتاوى ، ج ۱۸، ص26)

نکته جالب در کلام ابن تیمیه، استفاده او از عبارت اعتضاد است که کاملاً با فضای تشکیکی روایت سازگار میباشد.

با این عنایت، روایت ضعیف به هنگام تعدد طریق به درجه روایت حسن لغیره ارتقا پیدا میکند:

٢٦- بحث الضعيف إذا تعددت طرقه:

"اعلم أن الضعيف لكذب راويه أو لفسقه لا يجبر بتعدد طرقه المماثلة له لقوة الضعف وتقاعد هذا الجابر. نعم! يرتقي بمجموعه عن كونه منكرا، أو لا أصل له، وربما كثرت الطرق حتى وصلته إلى درجة المستور، والسيئ الحفظ بحيث إذا وجد له طريق آخر فيه ضعف قريب محتمل **ارتقى بمجموع ذلك إلى درجة الحسن**" نقله في التدريب عن الحافظ ابن حجر.

وقال السخاوي في فتح المغيث إن **الحسن لغيره يلحق فيما يحتج به، لكن فيما تكثر طرقه**؛ ولذلك قال النووي في بعض الأحاديث: "وهذه وإن كانت أسانيد مفرداتها ضعيفة **فمجموعها يقوي بعضه بعضا ويصير الحديث حسنا** ويحتج به". وسبقه البيهقي في تقوية الحديث

بكثرة الطرق الضعيفة، وظاهر كلام أبي الحسن بن القطان يرشد إليه، فإنه قال: "هذا القسم لا يحتج به كله بل يعمل به في فضائل الأعمال ويتوقف عن العمل به في الأحكام، إلا إذا كثرت طرقه أو عضده اتصال عمل، أو موافقة شاهد صحيح أو ظاهر القرآن واستحسنه شيخنا -يعني ابن حجر- وصرح في موضع آخر بأن الضعف الذي ضعفه ناشئ عن سوء حفظه **إذا كثرت طرقه ارتقى إلى مرتبة الحسن**.

وفي عون الباري نقلا عن النووي أنه قال: "**الحديث الضعيف عند تعدد الطرق يرتقي عن الضعف إلى الحسن**، ويصير مقبولا معمولا به".

قال الحافظ السخاوي: "ولا يقتضي ذلك الاحتجاج بالضعيف، فإن الاحتجاج إنما هو بالهيئة المجموعة، كالمرسل حيث اعتضد بمرسل آخر، ولو ضعيفا كما قاله الشافعي والجمهور". ا. هـ.

وقد خالف في ذلك الظاهرية قال ابن حزم في الملل في بحث صفة وجوه النقل الستة عند المسلمين ما صورته: "الخامس شيء نقل كما ذكرنا إما بنقل أهل المشرق والمغرب أو كافة عن كافة أو ثقة عن ثقة حتى يبلغ إلى النبي -صلى الله عليه وسلم- إلا أن في الطريق رجلا مجروحا بكذب أو غفلة أو مجهولا الحال فهذا أيضا يقول به بعض المسلمين ولا يحل عندنا القول به ولا تصديقه ولا الأخذ بشيء منه وهو المتجه".(كتاب قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث ،ص109-١١٠)

المبحث الثالث: تقوية الحديث بالمتابعات والشواهد.

من المتقرر لدى أئمة الحديث أن الحديث يتقوى بتعدد طرقه؛ ولذلك كان الأئمة يكتبون أحاديث الراوي للاعتبار بها.

قال الإمام سفيان الثوري - رحمه الله -: " إنما أكتب الحديث على ثلاثة وجوه؛ فمنه ما أتدين به، ومنه ما أعتبر به، ومنه ما أكتبه لأعرفه "

وقال الإمام أحمد - رحمه الله -: " ما حديث ابن لهيعة بحجة، وإنما أكتب كثيرا مما أعتبر به ويقوي بعضه بعضا " وقال أيضا: حديث: «أفطر الحاجم والمحجوم »، و« لا نكاح إلا بولي » يشد بعضها بعضا، وأنا أذهب إليها ".

وقال الإمام الترمذي - رحمه الله - في تعريفه للحديث الحسن: " كل حديث يروى لا يكون في إسناده من يتهم بالكذب، ولا يكون الحديث شاذا، **ويروى من غير وجه نحو ذلك** "

وقال شيخ الإسلام ابن تيمية: " فإن تعدد الطرق وكثرتها يقوي بعضها بعضا، حتى قد يحصل العلم بها "

وقال الحافظ ابن حجر: " إن كثرة الطرق إذا اختلفت المخارج تزيد المتن قوة ".

واعتنى أئمة الحديث بمبحث المتابعات والشواهد، وقد عقد له ابن الصلاح بابا سماه: " معرفة الاعتبار والمتابعات والشواهد "، وبين الأئمة في هذا الباب ما يصلح للاعتضاد والتقوية، وما يصلح ولا يقبل.قال ابن الصلاح: " ليس كل ضعف في الحديث يزول بمجيئه من وجه، بل ذلك يتفاوت، فمنه ضعف يزيله ذلك، بأن يكون ضعفه ناشئا من ضعف حفظ راويه مع كونه من أهل الصدق والديانة، فإذا رأينا ما رواه قد جاء من وجه آخر، عرفنا أنه مما قد حفظه ولم يختل فيه ضبطه له. وكذلك إذا كان ضعفه من حيث الإرسال زال بنحو ذلك، كما في المرسل الذي يرسله إمام حافظ، إذ فيه ضعف قليل يزول برواية من وجه آخر، ومن ذلك ضعف لا يزول بنحو ذلك لقوة الضعف وتقاعد هذا الجابر عن جبره ومقاومته، وذلك كالضعف الذي ينشأ من كون الراوي متهما بالكذب، أو

كون الحديث شاذا وقال الحافظ ابن حجر: " ومتى توبع السيئ الحفظ بمعتبر، كأن يكون فوقه أو مثله لا دونه، وكذا المختلط الذي لم يتميز، والمستور والإسناد المرسل، وكذا المدلس إذا لم يعرف المحذوف منه:صار حديثهم حسنا لا لذاته، بل وصفه بذلك باعتبار المجموع من المتابع والمتابع؛ لأن كل واحد منهم احتمال أن تكون روايته صوابا أو غير صواب على حد سواء، فإذا جاءت من المعتبرين رواية موافقة لأحدهم، رجح أحد الجانبين من الاحتمالين المذكورين، ودل ذلك على أن الحديث محفوظ، فارتقى من درجة التوقف إلى درجة القبول "(كتاب مجلة البحوث الإسلامية، ج ٧٨، ص ٣٥١-٣٥٣)

[21] وقد ذكر هذا السبب الآلوسي وغيره، ولم ينبهوا إليه، إلا أن الخازن عقب بما يدل على عدم صحته، ومن ذلك: ما ذكره المفسرون: كالزمخشري والنسفي، والخازن، وغيرهم في سبب نزول قوله تعالى: {إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون} ، فقد ذكروا أنها نزلت في سيدنا علي رضي الله عنه حينما مر به سائل، وهو في الصلاة، فطرح له خاتمه، وقد حكم عليه ابن الجوزي بالوضع، كما حكم عليه بالوضع أيضا: الإمام ابن تيمية **وأثر التشيع ظاهر عليه**، وجميع أسانيده لا تخلو من ضعف وجهالة والمعروف عن الصحابة رضوان الله عليهم أنهم ما كانوا يشتغلون في الصلاة بغيرها، بل كانوا في غاية الخشوع والاستغراق في الصلاة، والركوع هنا على معناه اللغوي، وهو: الخشوع، والخضوع.(كتاب الإسرائيليات والموضوعات في كتب التفسير ،ص314)

[22]جلسه تعدد قرائات، شرح مفتاح الكرامة، تاريخ ٣/ ٨/ ١۴٠١

[23] علي بن إبراهيم عن أبيه و عن أحمد بن محمد بن خالد عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام : إذا حدثتم بحديث فأسندوه إلى الذي حدثكم فإن كان حقا فلكم و إن كان كذبا فعليه.(الكافي، ج1، ص 52)

[24] اشكال ىكى از دوستان حاضر در جلسه درس

[25] شاهد اين برداشت، ذيل روايت است كه بيانگر موقف احتياطى عقلائى در مقام تردىد در صدور است اما هنگامى كه صدور روايت به دليل مختلف واضح باشد، نيازى به ذكر سند ديده نمىشود كما هو المتعارف.

[26] اصل كتاب عياشى مسند بوده است اما برخى از نساخ كتاب براى سهولت كار و به اين خاطر كه طريقى به مصنف نداشته، اسناد را حذف نموده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وبه نستعين الحمد لله على إفضاله و الصلاة على محمد و آله قال العبد الفقير إلى الله رحمه الله- إني نظرت في التفسير الذي- صنفه أبو النضر محمد بن مسعود بن محمد بن عياش السلمي **بإسناده**، و رغبت إلى هذا- و طلبت من عنده سماعا من المصنف أو غيره- فلم أجد في ديارنا من كان عنده سماع أو إجازة منه: **حذفت منه الأسانيد.** و كتبت الباقي على وجهه- ليكون أسهل على الكاتب و الناظر فيه، فإن وجدت بعد ذلك من عنده سماع- أو إجازة من المصنف أتبعت الأسانيد، و كتبتها على ما ذكره المصنف، أسأل الله تعالى التوفيق لإتمامه وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.) تفسير العياشي ؛ ج 1 ؛ ص2(

علامه مجلسی رحمه‌الله در اینباره می‌فرمایند: و كتاب تفسير العياشي روى عنه الطبرسي و غيره و رأينا منه نسختين قديمتين و عد في كتب الرجال من كتبه لكن بعض الناسخين حذف أسانيده للاختصار و **ذكر في أوله عذرا وه أشنع من جرمه**(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج1 ؛ ص28)

[27] ابومنصور طبرسی صاحب کتاب احتجاج دلیل عدم ذکر سند خود را اینگونه بیان می‌فرماید:

و ال أتي في أكثر ما نورده من الأخبار بإسناده **إما لوجود الإجماع عليه أو موافقته لما دلت العقول إليه أو لاشتهاره في السير و الكتب بين المخالف و المؤالف** إل ا ما أوردته عن أبي محمد الحسن العسكري ع فإنه ليس في الاشتهار على حد ما سواه و إن كان مشتملا على مثل الذي قدمناه فلأجل ذلك ذكرت إسناده في أول جزء من ذلك دون غيره لأن جميع ما رويت عنه ص إنما رويته بإسناد واحد من جملة الأخبار التي ذكرها ع في تفسيره.و الله المستعان فيما قصدناه و هو حسبي و نعم الوكيل(الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) ؛ ج1 ؛ ص14)

در این میان، تنها روایات امام حسن عسکری علیه‌السلام است که در کتاب احتجاج مسندا ذکر شده است:

فمن ذلك ما حدثني به السيد العالم العابد أبو جعفر مهدي بن أبي حرب الحسيني المرعشي رضي الله عنه قال حدثني الشيخ الصدوق أبو عبد الله جعفر بن محمد بن أحمد الدوريستي رحمه الله عليه قال حدثني أبي

محمد بن أحمد قال حدثني الشيخ السعيد أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي رحمه الله قال حدثني أبو الحسن محمد بن القاسم المفسر الأسترآبادي قال حدثني أبو يعقوب يوسف بن محمد بن زياد و أبو الحسن علي بن محمد بن سيار و كانا من الشيعة الإمامية قالا حدثنا أبو محمد الحسن بن علي العسكري ع قال حدثني أبي عن آبائه ع عن رسول الله ص أنه قال(الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج1، ص: 15-۱۶)

[28] قاضی نعمان در مقدمه کتاب خود می‌گوید:

و قد رأينا و بالله التوفيق عند ظهور ما ذكرناه أن نبسط كتابا جامعا مختصرا يسهل حفظه و يقرب مأخذه و يغني ما فيه من جمل الأقاويل عن الإسهاب و التطويل **نقتصر فيه على الثابت الصحيح مما رويناه عن الأئمة من أهل بيت رسول الله** ص من جملة ما اختلفت فيه الرواة عنهم في دعائهم الإسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام(دعائم الإسلام ؛ ج1 ؛ ص2)

[29] اشکال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[30] و بعد فإني لما تأملت ما وصل إلي من علوم نبينا و وصيه و الأئمة من ولده‌ما صلوات الله عليهم و رحمته و بركاته و أدمت النظر فيه و التدبر له علمت أنه قليل مما خرج عنهم يسير في جنب ما لم يخرج فوجدته مشتملا على أمر الدين و الدنيا و جامعا لصلاح العاجل و الآجل ال يوجد الحق إل ا مع‌هم و ال يؤخذ الصواب إل ا عنهم و ال يلتمس الصدق إل ا من‌هم و رأيت من تقدم من علماء الشيعة قد ألفوا عنهم في الحلال و الحرام و الفرائض و السنن ما قد كتب الله لهم ثوابه و أغنوا من بعدهم عن مئونة التأليف و حملوا عنهم ثقل التصنيف و وقفت مما انتهى إلي من علوم السادة ع على حكم بالغة و مواعظ شافية و ترغيب فيما يبقى و تزهيد فيما يفنى و وعد و وعيد و حض على مكارم الأخلاق و الأفعال و نهي عن مساويها و ندب إلى الورع و حث على الزهد و وجدت بعضهم ع قد ذكروا جملا من ذلك فيما طال من وصاياهم و خطبهم و رسائلهم و عهودهم و روي عنهم في

مثل هذه المعاني ألفاظ قصرت و انفردت معانيها و كثرت فائدتها و لم ينتهِ إلي لبعض علماء الشيعة في هذه المعاني تأليف أفق عندهِ و أستغني بهِ أيتي علي ما في نفسي منهِ فجمعت ما كانت هذه سبيلهِ و أضفت إليهِ ما جانسهِ و ضاهاهُ و شاكلهُ و ساواهُ من خبر غريب أو معنى حسن متوخيا بذلك وجهِ الله جل ثناؤهُ و طالبا ثوابهِ و حامل لنفسي عليهِ و مؤدبا لها بهِ و حملها منهِ على ما فيهِ نجاتها شوق الثواب و خوف العقاب و منبها لي وقت الغفلة و مذكرا حين النسيان و لعلهِ أن ينظر فيهِ مؤمن مخلص فما علمهِ منهِ كان لهِ درسا و ما لم يعلمهِ استفادهِ فيشركني في ثواب من علمهِ و عمل بهِ لما فيهِ من أصول الدين و فروعهِ و جوامع الحق و فصولهِ و جملة السنة و آدابها و توقيف الأئمة و حكمها و الفوائد البارعة و الأخبار الرائقة و أتيت على ترتيب مقامات الحجج ع و أتبعتها بأربع وصايا شاكلت الكتاب و وافقت معناهُ و **أسقطت الأسانيد تخفيفا و إيجازا** و إن كان أكثرهِ لي سماعا و لأن أكثرهِ آداب و حكم تشهد لأنفسها و لم أجمع ذلك للمنكر المخالف بل ألفتهِ للمسلم للأئمة العارف بحقهم الراضي بقولهم الرادِ إليهم و هذه المعاني أكثر من أن يحيط بها حصر و أوسع من أن يقع عليها حظر **و فيما ذكرناهُ مقنع لمن كان لهُ قلب و كاف لمن كان لهُ لب**.) تحف العقول ؛ النص ؛ ص2(

[31] جناب ابن ابی جمهور احسائی در مقدمه اول کتاب خود، هفت طریق در اسناد خود به جناب علامه حلی رحمه‌الله نقل می‌کند:

فهذه الطرق السبعة المذكورة [لي] جميعها تنتهي عن المشايخ المذكورين إلى الشيخ جمال المحققين ثم منهِ ينتهي الطريق إلى الأئمة المعصومين إلى رسول رب العالمين بطرقهِ المعروفة لهِ عن مشايخهِ الذين أخذ عنهم الرواية المتصلة بأئمة الهدى ع المنتهي إلى جدهم عليهِ أفضل الصلوات و أكمل التحيات(عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج1 ؛ ص11)

ایشان در ادامه طرق علامه حلی به حضرات معصومین را نیز به تفصیل ذکر می‌کند.

لذاست که مؤلف رساله نقود و ردود، در مقام نقد اشکال ارسال به کتاب چنین می‌گوید:

و اما **إشكال الإرسال:فغير وارد** الصال لان كل ما اودع فيهِ الا ما صرح بارساله مسندات ببركة المشيخة التي ذكرها، و هذه المشيخة كمشيخة شيخنا الصدوق في الفقيهِ و الفارق انه اذا الشيخ ذكر المشيخة في اول الكتاب في رسالة مستقلة منحازة و الصدوق جعل المشيخة في آخر الكتاب.

فان اذا الشيخ قال انه ما اودعت في اذا الكتاب فانى اروياها بهذه الطرق السبعة، و أكثر تلك المودعات فيهِ مروية مسموعة عن شيخهِ العلامة الثقة الجليل الشيخ رضي الدين عبد المالك بن الشيخ شمس الدين إسحاق بن الشيخ رضي الدين عبد المالك بن الشيخ محمد الثاني ابن الشيخ محمد الأول ابن فتحان القمي الأصل نزيل كاشان المتوفى بعد سنة 851 ه ق بقليل، و كان اذا الرجل من أعلام عصرهِ و كان يروي عن الفاضل المقداد و ابن فهد و غيرهما، فليراجع إلى معاجم التراجم.

و انى **رأيت عدة نسخ من هذا الكتاب في خزائن الكتب مشتملة على المشيخة و نسخ غير مشتملة**، فمن ثم اشتبهِ الأمر على من نسب الإرسال إليهِ.(عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ رسالةالردود ؛ ص6-۷)

ایشان برخی از فصول کتاب خود را اینگونه معرّفی می‌کند:

الفصل الرابع في ذكر أحاديث رويتها بطريقي المذكورة محذوفة الإسناد اعتمادا على الإسناد المذكور أول و هي كلها تنتهي إلى الرسول ص(عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج1

؛ ص30)

الفصل التاسع في ذكر أحاديث تتضمن شيئا من أبواب الفقه ذكرها بعض الأصحاب في بعض كتبه مروية بطريق إليه(عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج1 ؛ ص195)

الفصل العاشر في أحاديث تتضمن شيئا من الآداب الدينية(عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج1 ؛ ص246)

المسلك الثاني في أحاديث تتعلق بمصالح الدين رواها جماعة المحققين في بعض كتبه بالطريق التي له إلى رواياتها(عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج1 ؛ ص349)

ايشان كتاب خود را اينگونه به پايان مىرساند:هذا آخر ما أردنا إيراده و إثباته من الأحاديث الواصلة إلينا بطريق الرواية عن أهل الرواية على الشرائط المعتبرة و الرواط المرضية.(عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج4 ؛ ص147)

اين عبارت نيز از اشاخالى از لطف نيست:

أما الضعيف و المرسل و المقطوع فلا يصح العمل بشيء منها إلا أن يكون المرسل ممن علم من حاله أنه لا يرسل إلا عن إنسان كمحمد بن أبي عمير من أصحابنا و جماعة من أضرابه من المشايخ و كزرارة و محمد بن مسلم و أبو بصير و محمد بن إسماعيل و أحمد بن أبي نصر و صفوان بن يحيى و غيرهم من الفضلاء فإن إرسالهم إسناد و قد يعمل بالمقطوع إذا تلقته الأصحاب بالقبول فعملوا به و يسمى حينئذ المقبول. **و من هذا علمت أن فائدة ما تراه من الأحاديث المتكررة إما بالأسانيد أو بتغاير الألفاظ مع اتحاد مدلولها ليس إلا لتعرف منه ما تواتر أو اشتهر و استفاض** دون ما هو آحاد فلا فائدة ما كررناه في هذا المجموع من الأحاديث و الله تعالى هو الملهم للصواب و إليه المرجع و المآب(عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية ؛ ج4 ؛ ص139)

[32] درس خارج فقه ، مبحث لباس مشكوک، تاريخ ۲۹/ ۸/ ۱۳۹۷

[33] أن خبر الواحد إذا كان واردا من طريق أصحابنا القائلين بالإمامة، و كان ذلك مرويا عن النبي صلى اللّه عليه و آله و سلم أو عن واحد من الأئمة عليهم السلام، و كان ممن لا يطعن في رواياته، و يكون سديدا في نقله، و لم تكن هناك قرينة تدل على صحة ما تضمنه الخبر، لأنه إن كانت هناك قرينة تدل على صحة ذلك، كان الاعتبار بالقرينة، و كان ذلك موجبا للعلم- و نحن نذكر القرائن فيما بعد- جاز العمل به(العدة في أصول الفقه ؛ ج1 ؛ ص143)

فإني وجدتها مجمعة على العمل بهذه الأخبار التي رووها في تصانيفهم و دونوها في أصولهم، لا يتناكرون ذلك و لا يتدافعونه (العدة في أصول الفقه ؛ ج1 ؛ ص126)

فأما ما اخترته من المذهب فهو:

أن خبر الواحد إذا كان واردا من طريق أصحابنا القائلين بالإمامة، و كان ذلك مرويا عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم أو عن واحد من الأئمة عليهم السلام، و كان ممن لا يطعن في رواياته، و يكون سديدا في نقله، و لم تكن هناك قرينة تدل على صحة ما تضمنه الخبر، لأنه إن كانت هناك قرينة تدل على صحة ذلك، كان الاعتبار بالقرينة، و كان ذلك موجبا للعلم- و نحن نذكر القرائن فيما بعد- جاز العمل به.

و الذي يدل على ذلك: إجماع الفرقة المحقة، فإني وجدتها مجمعة على العمل بهذه الأخبار التي رووها في تصانيفهم و دونوها في أصولهم، ال يتانكرون ذلك و ال يتدافعون حتى أن واحدا منهم إذا أفتى بشيء ال يعرفونه سألوه من أين قلت هذا؟ فإذا أحالهم على كتاب معروف، أو أصل مشهور، و كان راويه ثقة ال ينكر حديثه، سكتوا و سلموا الأمر في ذلك و قبلوا قوله، و هذه عادتهم و سجيتهم من عهد النبي صلى الله عليه و آله و سلم و من بعده من الأئمة عليهم السلام، و من زمن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام الذي انتشر العلم عنه و كثرت الرواية من جهته، فلو ال أن العمل بهذه الأخبار كان جائزا لما أجمعوا على ذلك و لأنكروه، لأن إجماعهم فيه معصوم ال يجوز عليه الغلط و السهو.

و الذي يكشف عن ذلك أنه لما كان العمل بالقياس محظورا في الشريعة عندهم، لم يعملوا به أصال، و إذا شذ منهم واحد عمل به في بعض المسائل، أو استعمله على وجه المحاجة لخصمه و إن لم يعلم اعتقاده، تركوا قوله و أنكروا عليه و تبرءوا من قوله، حتى إنهم يتركون تصانيف من وصفناه و رواياته لما كان عاما القياس، فلو كان العمل بخبر الواحد يجري ذلك المجرى لوجب أيضا فيه مثل ذلك، و قد علمنا خلافه.(العدة في أصول الفقه ؛ ج1 ؛ ص126-١٢٧)

[34] جناب شيخ رحمه‌الله ابتدا به ذكر قرائن مى‌پردازند و سپس روايت فاقد قرائن را به‌عنوان خبر واحد محض معرّفى مى‌كنند كه بايد مورد بررسى قرار بگيرد كه آيا با ساير ادلّه مخالف است يا خير و اگر مخالفت ندارد به آن عمل مى شود:

فهذه القرائن كلها تدل على صحة متضمن أخبار الآحاد، و ال يدل على صحتها أنفسها، لما بيناه من جواز أن تكون الأخبار مصنوعة و إن وافقت هذه الأدلة، **فمتى تجرد الخبر عن واحد من هذه القرائن كان خبر واحد محضا**، ثم ينظر فيه فإن كان ما تضمنه هذا الخبر هناك ما يدل على خالف متضمنه من كتاب أو سنة أو إجماع وجب إطراحه و العمل بما دل الدليل عليه، و إن كان ما تضمنه ليس هناك ما يدل على العمل بخالفه، و ال يعرف فتوى الطائفة فيه، نظر فإن كان هناك خبر آخر يعارضه مما يجري مجراه وجب ترجيح أحدهما على الآخر، و سنبين من بعد ما يرجح به الأخبار بعضها على بعض.

و **إن لم يكن هناك خبر آخر مخالفه وجب العمل به**، لأن ذلك إجماع منهم على نقله.

و إذاأجمعوا على نقله و ليس هناك دليل على العمل بخالفه، فينبغي أن يكون العمل به مقطوعا عليه.

و كذلك إن وجد هناك فتاوى مختلفة من الطائفة، و ليس القول المخالف له مستندا إلى خبر آخر، و ال إلى دليل يوجب العلموجب إطراح القول الآخر و العمل بالقول الموافق لهذا الخبر، لأن ذلك القول ال بد أن يكون عليه دليل.

فإذا لم يكن هناك دليل يدل على صحته، و لسنا نقول بالاجتهاد القياس يسند ذلك القول إليه، و ال هناك خبر آخر يضاف إليه، وجب أن يكون ذلك القول مطرحا، و وجب العمل بهذا الخبر، و الأخذ بالقول الذي يوافقه.(العدة في أصول الفقه ؛ ج1 ؛ ص145-١٤۶)

ايشان در ادامه به روايت ضعيف بنابر اصطلاح رايج مى‌رسند و مى‌فرمايند هنگامى كه راوى قابل اعتماد نيست به سراغ شواهد و قرائن بر صحت مى‌رويم و در هنگام فقدان قرائن توقف مى‌كنيم:

و أما ما تروبه الغلاة، و المتهمون، و المضعفون و غير هؤلاء، فما يختص الغلاة برواياته، فإن كانوا ممن عرف لهم حال استقامة و حال غلو، عمل بما رووه في حال الاستقامة و ترك ما رووه في حال خطائهم، و لأجل ذلك عملت الطائفة بما رواه الخطاب محمد بن أبي زينب في حال استقامته و تركوا ما رواه في حال تخليطه، و كذلك القول في أحمد بن هلال العبرتائي ، و ابن أبي عذافر و غير

هؤلاء.

فأما ما يرويه في حال تخليطهم فلا يجوز العمل به على كل حال.

و كذلك القول فيما ترويه المتهمون و المضعفون.

و إن كان هناك ما يعضد رواياتهم و يدل على صحتها وجب العمل به.

و إن لم يكن هناك ما يشهد لرواياتهم بالصحة وجب التوقف في أخبارهم، و لأجل ذلك توقف المشايخ عن أخبار كثيرة هذه صورتها و لم يروها و استثنوها في فهارسهم من جملة ما يروونه من التصنيفات(العدة في أصول الفقه ؛ ج1 ؛ ص151)

[35] مقالہ ابن ولید و مستثنیات وی، نویسندہ: استاد سید علی رضا حسینی شیرازی و محمد تقی شاکر

[36] جلسہ فقہ لباس مشکوک، تاریخ ۷/۹ / ۱۳۹۷

[37] جلسہ درس فقہ،مبحث رؤیت ہلال، تاریخ ۱۹/ ۸/۱۴۰۰

[38] بہعنوان نمونہ:

و قول الصادق (عليه السلام) في خبر عبد الله بن سنان: «إذا مات الرجل مع النساء غسلته امرأته، و إن لم تكن امرأته معه غسلته أولاهن به، و تلف على يدها خرقة»(جواہر الکلام، ج ۴، ص ۵۳)

درحالیکہ روایت عبداللہ بن سنان، صحیحہ است:

8- سعد بن عبد الله عن أبي جعفر عن الحسن بن علي الوشاء عن عبد الله بن سنان قال سمعت أبا عبد الله ع يقول إذا مات الرجل مع النساء غسلته امرأته فإن لم تكن امرأته معه غسلته أولاهن به و تلف على يديها خرقة.(الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ؛ ج1 ؛ ص198)

الحديث الحادي و الثمانون: صحيح.(مذاق الأخيار في فهم تهذيب الأخبار ؛ ج3 ؛ ص254)

نمونہ دیگر:

و لكن قد يتأمل فيه لإطلاق خبر عبد الله بن سنان«ثم يخرق القميص إذا فرغ من غسله و ينزع من رجليه» (جواہر الکلام، ج ۴، ص ۱۴۷)

در حالی کہ این روایت نیز صحیحہ است:

9- محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عبد الله بن سنان قال: قلت لأبي عبد الله ع كيف أصنع بالكفن قال تأخذ خرقة فتشد بها على مقعدته و رجليه قلت فالإزار قال إنما تعد شيئا إنما تصنع ليضم ما هناك لئلا يخرج منه شيء و ما يصنع من القطن أفضل منها ثم يخرق القميص إذا غسل و ينزع من رجليهقال ثم الكفن قميص غير مزرور و لا مكفوف و عمامة يعصب بها رأسه و يرد فضلها على رجليه(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج3 ؛ ص144-۱۴۵)

الحديث التاسع: صحيح.(مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج13 ؛ ص312)

نمونه دیگر در مبحث زکات فطره:

و في خبر عبد الله بن سنان منها عن أبي عبد الله (عليه السلام) «كل من ضممت الى عيالك من حر أو مملوك فعليك أن تؤدي الفطرة عنه»(جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۴۹۴)

سند این روایت عبارت است از:

1- علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ع قال: كل من ضممت إلى عيالك من حر أو مملوك فعليك أن تؤدي الفطرة عنه‌قال و إعطاء الفطرة قبل الصلاة أفضل و بعد الصلاة صدقة.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج4 ؛ ص170)

و لذاست که مرحوم علامه حلی در مختلف از این روایت با عنوان صحیحه یاد می‌کند:

و ما رواه عبد اللّه بن سنان في الصحيح، عن أبي عبد اللّه - عليه السلام - قال: كلّ من ضممت الى عيالك من حرّ وأ مملوك فعليك أن تؤدي الفطرة عنه(مختلف الشيعة، ج ۳، ص ۲۶۶ و منتهى المطلب، ج ۸، ص ۴۲۲ و ۴۴۱ و ۴۵۲) البته ایشان در سایر کتب خود به قول او یا قول الصادق علیه السلام اکتفا کرده است.

البته در نمونه اخیر احتمال دیگری نیز می رود و آن، توقف صاحب جواهر در روایات محمد بن عیسی بن عبید از یونس است بنابر آنچه از ابن ولید در اینباره نقل شده است(الفهرست للطوسی، ج ۱، ص ۵۱۲)؛ احتمالی که چه بسا مرحوم محقق سبزواری را در این روایت به توقف واداشته است:و عن أبي عبد اللّه بن سنان بإسناد فيه توقف عن أبي عبد اللّه ع قال كل من ضممت إلى عيالك من حر أو مملوك(ذخيرة المعاد، ج ۲، ص ۴۷۲)

لکن با در نظر گرفتن سایر مواضع کتاب و دیدگاه صاحب جواهر نسبت به محمد بن عیسی بن عبید این احتمال تقویت نمی شود.

[39] در مقدمه مصباح الفقیه در مورد مبانی علمی ایشان آمده است:

كان يرى أنّ‌المدار في حجّيّة الخبر على الوثوق بالصدور، و لذلك كان يقول بقول المحقّق: ما قبله الأصحاب منها قبلناه و ما ردّوه رددناه.

و كان يحافظ على موافقة المشهور كثيرا و إن كان لا يقول بحجّيّة الشهرة.(مصباح الفقیه، قم - ایران، المؤسسة الجعفریة لاحیاء التراث، جلد: ۱، صفحه: ۳۳)

و قال يوما: نحن في حجيّة الأخبار مقلّدون للمحقّق الحلّي في قوله: ما قبله الأصحاب قبلناه و ما ردّوه رددناه.(همان، ص ۳۵)

ایشان سیره رجالی خود را در کتاب اینگونه توضیح می‌دهد. ایشان تصریح می‌کند که «جرت سيرتي على ترك الفحص عن حال الرجال»:

كيف كان فالرواية بحسب الظاهر من الروايات المعتبرة التي لا يجوز ردّها من غير معارض مكافئ؛ إذ ليس المدار عندنا في جواز العمل بالرواية على اتّصافها بالصحّة المصطلحة، و إلّا فالكثير يوجد خبر يمكننا إثبات عدالة رواتها على سبيل التحقيق و لو لا البناء على المسامحة في طريقها و العمل بظنون غير ثابتة الحجّيّة، بل **المدار على وثاقة الراوي، أو الوثوق بصدور**

الرواية و إن كان بواسطة القرائن الخارجيّة التي عمدتها كونها مدوّنة في الكتب الأربعة، أو مأخوذة من الاصول المعتبرة مع اعتناء الأصحاب بها و عدم إعراضهم عنها.

و لا شبهة في أنّ قول بعض المزكّين بأنّ فلانا ثقة، أو غير ذلك من الألفاظ التي اكتفوا بها في تعديل الرواة لا يؤثّر في الوثوق أزيد ممّا يحصل من إخبارهم بكونه من مشايخ الإجازة.

و لأجل ما تقدّمت الإشارة إليه **جرت سيرتي على ترك الفحص عن حال الرجال**، و الاكتفاء في توصيف الرواية بالصحّة كونها موصوفة بها في ألسنة مشايخنا المتقدّمين الذين تفحّصوا عن حالهم.(همان، ج ۹، ص ۶۰)

برای مطالعه بیشتر در این زمینه به مقاله «واکاوی و بررسی منهج اعتبارسنجی اخبار توسط محقق همدانی در کتاب مصباح الفقیه» مراجعه فرمایید.

[40] جلسه درس خارج فقه، بهجة الفقیه، تاریخ ۲۳/ ۹/ ۱۳۹۰

بازبینی #1
ایجاد شده 3 سپتامبر 2025 15:27:58 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 سپتامبر 2025 11:34:19 توسط ... .